

جامعه‌شناسی موافق علم است یا مخالف آن

راندل کولینز Randall Collins

انتقاد از شأن علمی جامعه‌شناسی اگر علیه تمایز و تفاسیر محدود پوزیتیویستی از روشها و مافوق نظریه Metatheory جامعه‌شناسی مطرح می‌شود چندان بی‌اعتبار نیست. این انتقادات هرگز پایه‌های طرح علمی تدوین مدلهای توضیحی کلی راست نمی‌کند. (۱) منتقدان اظهار می‌دارند که جامعه‌شناسی به هیچ یافته قانونمندی دست نیافته است ولی اصول کلی معتبر در بسیاری زمینه‌ها وجود دارد.

(۲) فرض بر آن است که تفسیر مبتنی بر وضعیت Situational Interpretation، ذهنیت Subjectivity، تامل یا بازاندیشی Reflexivity و نحوه شکل‌گیری روابط اجتماعی می‌توانند جامعه‌شناسی تبیینی را مورد شک و تردید قرار دهند، اما این مباحث خود می‌توانند از طریق مفهوم گسترده‌تری از علم توضیح داده شوند که اشکال غیر رسمی نظریه پردازی را که هدفش دستیابی به حداکثر سازگاری در تبیین است ممکن می‌سازد. (۳) این واقعیت که گفتار فکری و تحقیقی خود پدیده‌ای اجتماعی است که در طول تاریخ تغییر می‌کند تبیین از طریق دانش عینی را بی‌اعتبار نمی‌سازد، (۴) این ادعای تاریخی‌گرایانه که در ورای زمانها و مکانهای خاص هیچ اصلی وجود ندارد بی‌اعتبار است، زیرا اصول بنیادی

سازنده و مولد را با پیچیدگیهای ظاهری تجربی تاریخ اشتباه گرفته است. ه) نقد مافوق نظری از مفهوم علیت باعث تضعیف برداشتی عمیق از جامعه‌شناسی علمی نمی‌گردد. دانش جامعه‌شناختی حتماً پیشرفت می‌کند، اما این دانش مبتنی بر ایجاد سازگاری میان مفاهیم نظری در حوزه‌ها و شیوه‌های تحقیق گوناگون می‌باشد.

در سالهای اخیر حملات گوناگونی به مفهوم جامعه‌شناسی بعنوان علم وارد شده است که شامل مباحث زیر می‌گردد. ۱) جامعه‌شناسی نتوانسته است یافته‌های معتبر و یا کلیتهای قانونمند ارائه دهد. ۲) قوانین جبری وجود ندارند زیرا عمل اجتماعی عبارت است از تفسیر مبتنی بر وضعیت که بنیان آن را ذهنیت، بازاندیشی و خلاقیت بشری تشکیل می‌دهد. ۳) مادر جهان گفتار Discourse محبوس هستیم. جامعه خود نوعی متن است که می‌تواند با تعابیر گوناگون در ادوار مختلف خوانده شود. ۴) دیدگاه ذکر شده در بالا با تاریخ‌نگاری مرتبط است، یعنی با این ادعا که تنها اسر تاریخی خاص وجود دارد و نمی‌توان قوانینی کلی یافت که در تمامی ادوار و مکانها جاری باشند. ۵) بالاخره انتقادهای گوناگون فنی از روشهای علمی و مافوق نظریه، بویژه در مورد مفهوم علیت مطرح می‌گردد. فلسفه علم امروزه در مرحله مابعد پوزیتیویستی قرار دارد و گفته می‌شود که جامعه‌شناسی علمی اندیشه‌ای منسوخ شده است.

انتقادهای گوناگون لزوماً یکپارچه نیستند و بعضی از آنها نکات مهمی را دربر دارند که به توسعه دانش جامعه‌شناختی کمک می‌کند. اما من معتقدم این انتقاد اصلی که جامعه‌شناسی اعتبار علمی نداشته و نمی‌تواند داشته باشد صحیح نیست. بی‌شک علم تنها شکل معتبر گفتار یا شناخت نیست. جامعه‌شناسی همانند بسیاری رشته‌های فکری دیگر می‌تواند با توصیفهای تجربی پیوند یابد، توصیفهایی که هم شرایط اجتماعی معاصر و هم توالی تاریخ را شامل می‌شوند. جامعه‌شناسی می‌تواند مسائل اخلاقی را مورد بحث قرار دهد و سیاستها را به منظور ارائه پیشنهاد و یا چاره‌جویی عملی بررسی کند و شرایط فعلی را با شرایط آرمانی مقایسه نماید. جامعه‌شناسی می‌تواند موضوعهای بنیادی و روش‌شناسی و دیگر مسائل مافوق نظری را مورد بحث قرار دهد. آن فعالیت اصلی و محوری که پایگاه اندیشمندان جامعه‌شناسی را از لحاظ فکری توجیه می‌کند عبارت است از شکل دادن به اصول کلی تبیینی و سازمان یافته در قالب مدلهای فرآیندهای بنیادینی که جهان اجتماعی را به وجود می‌آورند. همین فرآیندها هستند که تعیین می‌کنند چگونه شرایط ویژه به نتایجی از نوع خاص منجر می‌گردد. همین شیوه‌های کلی تبیینی هستند که علم را به وجود می‌آورند.

من کوشش خواهم کرد تا نشان دهم که هیچ یک از ایرادات و مشکلاتی که دربراهین

مخالف با ماهیت علمی جامعه‌شناسی مطرح شده است نمی‌تواند جامعه‌شناسی را از تدوین شیوه‌های تبیینی تعمیم یافته معتبر باز دارد.

ما هم اکنون ساخت اصلی بسیاری از چنین مدلها را در اختیار داریم که زمینه‌های وسیعی، از جامعه‌شناسی خردگرفته تا سازمانهای رسمی و نهایتاً جامعه‌شناسی کلان را شامل می‌گردد.

نمی‌توان گفت که جامعه‌شناسی به منزله علم ناگزیر به شکست خواهد انجامید و شکست هم نخورده است. کسانی که به جامعه‌شناسی علمی حمله می‌کنند، همگی نوعاً به کاریکاتوری از پوزیتویسم در کونه‌بینانه‌ترین شکل آن یورش می‌برند. از جانب دیگر، بسیاری از به اصطلاح مدافعان و مجریان جامعه‌شناسی علمی نیز دقیقاً همین برداشت کونه‌بینانه از روش و جوهر جامعه‌شناسی را پذیرفته‌اند و به همین علت در مقابل انتقادات ضد پوزیتویستی آسیب‌پذیر هستند. در این مقاله من نخست به انتقادات اصلی که به علم جامعه‌شناسی وارد شده است خواهم پرداخت و سپس نشان خواهم داد که ما می‌توانیم از انتقاداتی که هدفشان حمله به علمی بودن جامعه‌شناسی است چیزهای بسیاری بیاموزیم.

شکست فرضی تحقیقات جامعه‌شناختی

یکی از انتقادات وارد بر جامعه‌شناسی این است که آن را به علت فقدان یافته‌ها رد می‌کند. پس از تقریباً صدسال تحقیق ماهتوز به هیچ کلیت معتبر و یا قانونمند جامعه‌شناختی دست نیافته‌ایم. این انتقاد اغلب از جانب کسانی که جامعه‌شناسی نیستند عنوان می‌گردد. برای مثال آلاسدر مکین تایر (Alasdair MacIntyre 1984) از این مطلب به منزله پایه و بنیاد این بحث خود استفاده می‌کند که اخلاق نمی‌تواند مبنایی دنیوی و غیر سنتی داشته باشد الکساندر روزنبرگ (Alexander Rosenberg 1980) معتقد است که چون علوم اجتماعی دارای هیچ قانونی نیستند و نمی‌توانند باشند، پس هر تبیین جامعه‌شناختی به ناچار باید از نوعی جبرگرایی زیست شناختی اجتماعی نشأت گیرد.

جامعه‌شناسان نیز خود در برخی موارد همین احکام منفی را ارائه می‌دهند، البته معمولاً در چهارچوب بحث در باب بدیل‌های مافوق نظری (اسپنسر ۱۹۸۷).

اما این اتهام که جامعه‌شناسی چیزی نمی‌داند و ما هیچ کلیت معتبری در اختیار نداریم به واقع غلط است. اینک اجازه دهید برخی از این تعمیمها را از سطح خرد تا کلان مورد بحث قرار دهیم.

۱) هرچه کنش متقابل میان افراد طولانیتر و شدیدتر و انحصارتر باشد بیشتر امکان دارد که اثرات مثبت خود را همراه بایکدیگر و بعنوان اعضای گروه تعیین کنند و از لحاظ پیروی

از الگوهای رفتار و اعتقادات معمول نیز بیشتر تحت فشار قرار می‌گیرند و فشار بیشتری نیز بر دیگران وارد کنند، البته در صورتی که قدرت مساوی داشته باشند و از نظر دستیابی به منابع کمیاب بایکدیگر در حال رقابت نباشند. این اصل بر پایه طیف وسیعی از تحقیقات بارها به اشکال گوناگون تدوین و صورت‌بندی شده است و مبتنی بر تحقیقات در سطحی وسیع می‌باشد.

هومانس (Homans 1950) نکته اصلی را بر مبنای مطالعه گروه‌های غیر رسمی در محیط‌های صنعتی و همچنین تحقیقات مردم‌شناسی و گروه‌های کوچک آزمایشی مطرح ساخت. دورکیم (1904 - 1912) در تحلیل پویایی اصلی شعائر دینی از همین اصل سود جست یعنی کنش متقابل گروهی شدیداً متمرکز، باعث انسجام اخلاقی و هم‌نوایی با نماندهای گروهی می‌گردد. گافن (Goffman 1967 - 136) همین مدل را در سررد گفتگوی اجتماعی به کاربرد. آزمایش معروف آش (Asch 1951) اثر انسجام گروهی بر لزوم هم‌نوایی حتی در زمینه ادراک بصری را اثبات کرد. نظریه کنش متقابل نمادی نیز گویای همین نکته است:

اگر منشاء مفاهیم و تصورات فرد دیدگاه «دیگران» یا «دیگری تممیم یافته» *generalized other* باشد، دیدگاهی که خود بر تجربیات اجتماعی آن «دیگری» متکی است در آن صورت اندیشه و تفکر افراد باید از الگوهای کنش متقابل تأثیر پذیرد. تحقیقات مربوط به تصور افراد از خود (M. Rosenberg 1979, Turner 1978) را می‌توان شکل دیگری از کاربرد همین اصل دانست. این تحقیقات نشان دهنده تأثیر عضویت در گروه و انسجام گروهی بر باورهای افراد نسبت به خود است. یک مورد دیگر از تحقق این اصل را در تحقیقات مربوط به توقعات و انتظارات می‌توان نشان داد که در آن (Berger و Wagner and Zelditch 1983) تأثیر فشار گروهی بر کار کردن و ادای وظیفه مشخص شده است و همان‌گونه که تحقیق معروف W.F. Whyte و اف. وایت، (اجتماع گوشه‌خیزان، 1943) این‌اسر را نشان داد. در مطالعه شبکه‌های بات (Bott، 1971) نیز صورت‌بندی مشابهی را ارائه می‌دهد. همبستگی و انسجام شبکه باعث یکدستی و همگون شدن نگرشها می‌شود. یکپارچگی و سازگاری انواع گوناگون نظریه و تحقیق، خود مدرك معتبری است دال بر اینکه اصول کنش متقابل یعنی شدت، انسجام، هم‌نوایی و کنش، همگی اصول حقیقی و واقعی هستند.

توانایی انسان برای ادراک و شناخت محدود است، از این رو هرچه وضعیت پیچیده‌تر یا نامطمئن‌تر باشد، بیشتر احتمال دارد که شرکت کنندگان در آن وضعیت به راه روشی پذیرفته شده و معمول متوسل شوند و زمینه‌های خاصی را کانون توجه قرار دهند که معرف چشمگیرترین و دراماتیک‌ترین مسأله است. در مورد این اصل میان دیدگاه‌های مختلف موافقت بسیاری وجود دارد.

هربرت سایمن Herbert Simon این اصل را تحت عنوان « عقل‌گرایی محدود » Bounded Rationality مطرح می‌سازد که توضیح می‌دهد چرا اعضای یک سازمان به‌طور کلی در بیشتر موارد درمحد « جلب خشنودی » یکدیگر هستند اما درعین حال در صورت بروز مسائل حاد سعی می‌کنند سبب آن را از میان بردارند. (Simon 1957, March and Simon 1958) (PP 173-71.)

گارفینگل ۱۹۶۷ در آزمایش‌های روش‌شناختی سردسی Ethnomethodology خود از نقطه‌نظری کاملاً متفاوت نشان می‌دهد که افراد نمی‌توانند باتمامی پیچیدگی‌های نظم اجتماعی و دلایل و توجیه‌های آن برخورد کنند (به‌ویژه که شمار مسائل مربوط به این دلایل و توجیه‌ها بی‌پایان است) و در نتیجه اگر افراد مجبور شوند تعداد زیادی از رسوم و اعمال پذیرفته شده و معمول خویش را فوراً وهم‌زمان باهم مورد تردید قرار دهند، به‌شدت مقاومت خواهند کرد. شواهد دیگری نیز در تأیید همین مطلب از تحقیقات آزمایشی درباره قضاوت در شرایط نامعین به‌دست آمده است. (Kahneman, Slovic, and Tversky, 1982)

این بینش کلی در مورد نحوه عملکرد فرد برخوردار از عقلانیت محدود در جهان پیچیده، شاخه‌ها و تقسیمات بسیاری دارد و می‌توان گفت این بینش یکی از سزاسین رایج علوم اجتماعی در اواخر قرن بیستم است. این بینش بر کوشش مابهنظور ایجاد الگوهای از فرآیند شناخت در انسان تأثیر می‌گذارد و از نظر درک ماهیت سازمانها و شکل‌گیری اجتماعی بازارها، نتایجی ضمنی دربر دارد. (White 1981, Williamson 1975) این امر توضیح می‌دهد که چرا در سازمانها و مشاغل کسی که دارای قدرت است به حوزه‌های حیاتی سهم عدم قطعیت و ابهام دسترسی دارد. کسی که صاحب چنین مقامی است می‌تواند این نکته را برای بقیه اعضای سازمان مشخص و تعریف کند و برایشان معلوم سازد که آنان باچه نوع واقعیت غیر معمولی مواجه هستند^۲ (Wilensky 1964 و Grozier 1964). اصل محدود بودن شناخت هم‌چنین بدین معناست که تغییر و تحول در سطح کلان تابع الگوی دوره‌های طولانی تثبیت نظم روزمره زندگی است و وقوع ناگهانی دوره‌های کوتاه مدت و واژگونی و تغییر ساخت اجتماعی آن را قطع می‌کند، دربرآورد همین نتیجه به این نکته اشاره می‌کند که اصل محدودیت‌های ادراکی که در سطح خرد عمل می‌کند، به‌صورت ضمنی با مدل کلان «پرو» (Perrow, ۱۹۸۴، ۱۹۶۷) در باب نظام‌های سازمانی مرتبط است. در مدل «پرو» نیز فرآیندهای سازمانی غیر خطی به همراه خورده‌گرایی و وابستگی سخت و محکم این فرآیندها با یکدیگر، ترکیب خاصی را به وجود می‌آورد که به وقوع « تصادفات و حوادث » کوتاه مدت در کل نظام منجر می‌شود.

در سطح کلان در مورد دولتها یک اصل مهم این است که بحران سیاسی زمانی واقع می‌گردد که سیستم کنترل ارتشی به علت نفاق درونی میان برگزیدگان درهم شکسته شود. بویژه احتمال وقوع این امر زمانی می‌رود که یا شکست نظامی و یا فشار اقتصادی به علت مخارج سنگین ارتش فراتر از توانایی دولت و تشکیلات آن در دستیابی به منابع درآمد باشد. این اصل همانطور که ذکر شده محدود است و فقط می‌تواند بگوید که در چه شرایطی شورش واقع می‌گردد، اما نمی‌تواند بگوید که چه کسی پیروز خواهد شد و یا چه نوع دگرسازی اجتماعی در پی خواهد آمد.

این الگو اشکال گوناگونی می‌تواند داشته باشد. زمانی که عواملی که باعث درهم شکسته شدن نظام دولت مرکزی می‌گردند موجود باشند و تضاد طبقاتی نیز که می‌تواند روابط سالکیت را دگرگون سازد، آنها را همراهی کند، ممکن است حاصلشان یک دگرسازی اجتماعی اساسی یا یک «انقلاب» به معنی کامل کلمه باشد (Skocpol 1971) تأثیر متقابل رشد جمعیت و منابع پولی و تورم بریکدیگر می‌توانند از عوامل مهم در بحرانهای مالی دولت به حساب آیند (Goldstor ۱۹۸۶ و ۱۹۸۷) موقعیت دولت در چهارچوب نظام جهانی بر توانایی آن از نظر کسب درآمد پس از صرف هزینه‌های نظامی مؤثر است (Wallerstein 1984 و PP. 133-47) وضعیت جغرافیایی نیز تعیین می‌کند که چه دولتی به علت مرزهای گسترده توانایی محافظت از خود را ندارد. (Collins 1981 b , 1986, PP. ۱۴۵-۲۹۹)

بعضی از انواع سازمانهای نظامی دولتی (همانند اکثر امپراطوریهای ماقبل مدرن) به علت بحرانهای مالی و یا سیاسی جغرافیایی به واحدهای کوچکتر جبار تجزیه شده‌اند. یک نظریه کاملتر در باره بحرانهای سیاسی دولتها چه انقلابی و چه غیر انقلابی به ناچار باید به چنین ملاحظاتی توجه نماید.^۳

اما من بر این اعتقادم که ما می‌توانیم با اطمینان اصل مهم بحران مالی - نظامی دولت را که می‌تواند به درهم شکسته شدن نظام کنترل جبار و بالاخره شورش زیردستان منتهی گردد، بپذیریم.

منظور من از اشاره به این اصول تنها این است که نظر کسانی را که معتقدند جامعه‌شناسی چیزی نمی‌داند و در نتیجه علوم اجتماعی نمی‌تواند وجود داشته باشد رد کنم. من کوشش نکرده‌ام که مهمترین اصول جامعه‌شناسی را انتخاب کنم و یا یک نظریه منظم را عنوان نمایم و یا به ارزیابی وضعیت کلی دانش جامعه‌شناسی بپردازم (کوشش در این زمینه در اثر کولینز (Collins 1988) انجام گرفته است). در نتیجه، این اصول ممکن است التقاطی بنظر آیند و نتوانند با ظرافت تصویری کامل از جهان اجتماعی را ترسیم کنند. اما من سرنخه‌هایی به دست داده‌ام که چگونه این اصول علمی رغم اینکه از بخشهای گوناگون این رشته به شکل انتخابی بر-

گزیده شده‌اند ممکن است بایکدیگر سازگار باشند و اشاره کرده‌ام که این اصول بی‌اهمیت نیستند بلکه به پیشش جامعه‌شناختی درباره حوزه وسیعی از مسائل سهم منتوی می‌گردند. اصول بسیاری از این قبیل بویژه در زمینه نظریه سازمانها و همچنین در دیگر حوزه‌های جامعه‌شناسی وجود دارد. البته جای پیشرفت و افزایش دقت و درک ما از زمینه کاربرد این نظریه‌ها وجود دارد، اما شواهد کافی هم در دست است که ما می‌توانیم بر مبنای آنها اطمینان حاصل کنیم که بعضی جریانها به شکل تقریبی چگونه عمل می‌کنند. بسیاری از جامعه‌شناسان در توسعه چنین دانشی سهم داشته‌اند. بنیادی وجود دارد که می‌توان به آن متکی بود ورشته‌ای که می‌توان به آن افتخار کرد.

آیا این انتقاد که جامعه‌شناسی چیزی نمی‌داند سودبخش است؟ در حال این نظری صحیح نیست اما می‌تواند به ما یادآوری کند که جامعه‌شناسی از نظر معرفی حرفه‌ای خود با مشکلی سهم مواجه است، و در چهارچوب موقعیتی که ما در این حرفه داریم باید به این امر توجه داشته باشیم که به شکلی دقیق‌تر به گردآوری و انسجام بخشیدن به دانش خود پردازیم.

نامعین بودن وضعیتها و عکس‌العملها

در بعضی از موارد گفته می‌شود که تبیین غیرممکن است زیرا که عمل اجتماعی در چهارچوب تعابیر وضعیت، ذهنیت، عکس‌العمل و نحوه شکل‌گیری روابط اجتماعی واقع می‌گردد. این انتقاد، انتقادی قدیمی است که به تمایز دیلتای میان علوم انسانی *Geisteswissenschaften* و علوم طبیعی *Naturwissenschaften* و بالاخره به اعتراض ایده‌آلیست‌های آلمانی به روشنگری باز می‌گردد. در سالهای اخیر این نوع انتقاد بسیار معمول شده است، به طوری که حتی می‌توان اواخر قرن بیستم را زمان احیاء مجدد ایده‌آلیسم نو در نظر گرفت.

تشخیص این نکته با اهمیت است که مکاتب اندیشه ذهن‌گرا *Subjectivistic* و تفهمی *Interpretive* معاصر کم‌کم‌های مثبتی به دانش جامعه‌شناختی کرده‌اند.

از نظر روش‌شناسی این دیدگاه‌ها، تحقیقات خرد در محیط طبیعی رایج راه انداخته‌اند و هم دلانه وارد امور احساسات و افکار مردم واقعی شده‌اند، سردمی که در حال کنش و واکنش در صحنه اجتماع هستند. چنین آثاری شامل مشاهده همراه با مشارکت مکتب کنش متقابل نمادی و همچنین کوششهای گافمن در طراحی ماهیت زندگی روزمره است. بدون چنین تحقیقاتی ما ناچار بودیم واقعینهای اساسی موضوع جامعه‌شناسی را فقط به شکل غیر مستقیم و در محدوده دسترس روش تحقیق انجام می‌دهیم. در چند دهه اخیر نوآوریهای بیشتری در تحقیقات خرد انجام گرفته است که از جمله آنها تجارب نافذ و خارق‌عادت روش‌شناسان سردمی است. شاید بتوان

گفت اين تحقيقات به دقيقترين تحليلهايي كه تا كنون در علوم اجتماعي انجام گرفته اند منجر شده است.

در اين تحقيقات از ضبطهاي صدا و تصوير و كنش متقابل طبيعي بعنوان بنياني براي توسعه مدلهاي صوري تحليل گفتگو استفاده شده است.

بيشتر اين آثار بر مبناي اصول كتب درسي سي سال پيش مورد قبول واقع نمي شد. احساس بيگانگي جامعه شناسان تفهومي از تشكيلات جامعه شناسي بدون شك مربوط به خاطرات اين دوران سي ساله است. نكوهش پوزيتويسم هم تا حدودي بيان ديدگاه اقليت روشنفكر سر كوب شده اي است كه در مقابل سر كويگران بلند مرتبه خود ايستادند و بالاخره اندك احتراماي كسب كردند.

اما لازم نيست فرض كنيم كه تامسي ارتباطات ميان جامعه شناسي تفهومي و علمي اكنون قطع شده است و تحقيقات خرد با شيوه هاي تفهومي بايد بعنوان يك شيوه معتبر و برابر با شيوه هاي مرسوم جامعه شناسي بطور جداگانه نهادي گردد. بلكه برعكس دستاوردهاي جامعه شناسان تفهومي در سطح خرد، بايد درك از شيوه هاي معتبر مناسب براي علم جامعه شناسي را توسعه دهد.

واضح است كه روش علمي براي رشته ما نمي تواند مطالعات تفهومي را ناديدده گيرد. علم جامعه شناسي نمي تواند فقط مبتني بر رفتارگرائي باشد هر چند لازم است كه از حركت در جهت مخالف نيز اجتناب كرد يعني بررسي رفتار از جمله رفتار ناخودآگاه را بي اهميت تلقى نكرد. علم لزومي ندارد كه فقط با اتكاء به اطلاعات خشك Hard Data به معني محدود آن توسعه پيدا كند، علمي بودن يك علم ناشي از توانائي آن در تبين شرايطي است كه تحت آن چه نوع الگويي به كار مي آيد و چه نوعي به كار نمي آيد، بسته به اينكه اين الگوها در چه زمينه اي يافت مي شوند، به همين ترتيب علم جامعه شناسي را نمي توان با کاربرد عملي تنگ نظرانه تامسي مفاهيم آن يكي دانست. كاملا بجا است كه نظريه هاي تبيني در سطوح، مفاهيم غير کاربردي را به كار گيرند، حتي يك مدل تمام و كمال پوزيتويستي بايد دربرگيرنده مفاهيم كلي جهت دهنده اي باشد كه در قالب آن زمينه خاص و متغيرهاي به كار گرفته شده جا گيرند. ما هميشه به مدلي كه نشان دهد جهان چگونه است نياز منديم يعني به تصويري ذهني از جريانهاي اصلي و اجزاء آن و چگونگي پيوندی كه ميان آنها برقرار است (نگاه كنيد به: (J. Torner 1987, Willer 1988

فرضيه هاي خاص تنها از نظر چنين پيش فرضهاي كلي Background assumption در باره اينكه ما با چگونه جهاني سروكار داريم مي تواند داراي معني باشد. اشكال محدود تروستي پوزيتويسم كه معتقد به کاربردي ساختن كلييه مفاهيم بود، برداشتي ناخودآگاه از جهان را بي چون و چرا مي پذيرفت، جهاني كه فرضيه هاي اصلي پوزيتويسم از آن سرچشمه مي گرفت.

چنین محققانی به‌سادگی می‌توانند خود را در چهارچوب پیش فرضهای معمول و یا ایدئولوژیک محدود سازند، زیرا که تاکید آنها بر نحوه کاربرد فنون تحقیق مانع می‌شود که بتوانند آن پیش فرضها و یا ایدئولوژیها را ببینند. انواع جامعه‌شناسی تفهیمی با تاکید بر این مسئله به‌ما خدمت می‌کنند و بدین سان ما از آن الگوهای زمینه‌ای مطلع می‌شویم و در نتیجه می‌توانیم آنها را در قالب نظریه مطرح سازیم.

جایگاه مفاهیم غیر صوری و شهودی در نظریه

تصور صوری نمودن کامل، کاربردی کردن و اندازه‌گیری همه پدیده‌ها در یک نظریه علمی خیالی واهی است. مفاهیمی غیر صوری و جهشهای شهودی در مواردی به‌کار می‌آیند. همیشه یک موقعیت مابعد نظریه در باره اینکه ما از نظر فکری چه کار داریم می‌کنیم در کار پدید می‌آید. نظریه علمی، طرحی از بعدی از جهان مورد نظر ما را ارائه می‌دهد که فرضیه‌ها از آن سرچشمه می‌گیرند و می‌توانند مبدل به جریانی گردند که جهشهای شهودی را در پی داشته باشند. زمانی که مفاهیم را برای بررسی تجربی کاربردی می‌سازیم، و می‌خواهیم تصمیم بگیریم که چه نوع اندازه‌گیری خاصی را باید انجام دهیم یا چه نوع مشاهداتی را باید بکنیم که عملاً با نظریه ما خوانا باشد دست به جهش شهودی دیگری می‌زنیم.

این نوع جهشهای شهودی و غیر صوری حیطه‌هایی هستند که در قالب آنها بحثهای نظری می‌توانند واقع گردند (و یا در موارد زیادی باید واقع گردند) نباید آنها را غیر مشروع تصور شد زیرا در واقع جهان این‌گونه است. آنها توانایی ما را در مورد دست‌یافتن به علم ضعیف نمی‌کنند، زیرا در همه علوم مکانی برای این نوع جهشهای شهودی وجود دارد. اگر دانشمندان علوم فیزیکی در بعضی موارد این امر را فراموش می‌کنند و به شکلی خشک تنها از دیدگاه پوزیتیویستی سخن می‌گویند انگار که فقط امور واقع را بیان می‌کنند و نه چیزی دیگر را به این علت است که آنها ناخودآگاه در دستیابی به جهشهای شهودی صحیح در جریان توسعه فنون علمشان موفق بوده‌اند، بطوری که اکنون مدل‌های کارآمدی در اختیار دارند که به‌طور شهودی می‌دانند آنها را چگونه در بیشتر پدیده‌های مورد مطالعه خود بکار برند.

همه چیز ممکن است نقاط مبهمی داشته باشد، حتی اعداد و روابط منطقی دارای حیطه‌های نامعین هستند. ما با این مسئله در مورد نظام اعداد، هنگامی برخورد می‌کنیم که با اعداد بی‌اندازه بزرگ و یا بی‌اندازه کوچک و یا سریهای جبری ناهمگرا *Non covering algebraic series* مواجه می‌شویم. بسیاری از نظامهای معادله‌ها از نظر ریاضی حل نشدنی هستند و حتی نظامهای صوری منطبق همیشه می‌توانند یا همانطور که گودل *Godel* اثبات کرده است ناتمام و ناکامل باشند.

نظایمهای پیچیده‌تر چند ارزشی Multivalued ، وجهی Modal و دیگر اشکال منطقیهای غیر کلاسیک دارای ابعاد بیشتری هستند که مورد تفاسیر مختلف و متضاد واقع می‌شود. (Lewis 1980) من این موضوع را در جای دیگری بیان داشته‌ام (Collins 1988, Appendix A) و در فرمول زیر خلاصه کرده‌ام: ریاضیات همیشه در کلمات محصور شده است اما توجه داشته باشید که چه نتیجه‌گیری می‌توان از این جمله نمود: نمی‌توان گفت که ریاضیات و علم ریاضی غیرممکن است، برعکس یک علم حتی اگر در خود حیطه‌ای داشته باشد که به شکل عمیقی ناسعین باشد و از آن حیطه در کی ضمنی و غیر معمول داشته باشد، علمی موفق است. دانش ضمنی هم تاجایی که به کار می‌آید دانش است.

هر مدل تبیینی را که بکار بگیریم، باز هم باید به اعتبار نظریه‌هایمان توجه داشته باشیم. این واقعیت که ما همیشه در بسیاری از سطوح درگیر تفاسیر هستیم به این معنی نیست که ما می‌توانیم هر تغییری را به طور سطحی بپذیریم و نوعاً نمی‌توانیم در مورد این مسائل صرفاً با کاربردی کردن و اندازه‌گیری و آزمون صرف تصمیم‌گیری کنیم.

علوم فیزیکی با مشکلات مشابهی مواجه هستند و موفقیت آنها در بسیاری از زمینه‌ها نشان می‌دهد که بعضی از برنامه‌های تحقیقاتی و مدل‌های نظری در درازمدت برتری خود را بر مدل‌های رقیب اثبات کرده‌اند. مدل‌هایی که کاربرد دارند می‌توانند همگرا باشند به طور بنیادی آنچه راهست دقیقاً نشان دهند، حتی اگر این مدل‌های علمی به شکل اجتناب‌ناپذیری مبهم باشند و در اطراف و حاشیه‌ها پراکنده شده باشند. باید در نظر داشت که احتمال دستیابی به ابتکار و بصیرت آنی موفق وجود دارد، مدل‌های راهنما و شهودهایی وجود دارند که به توفیق می‌انجامند و آنها را که موفقیتی به دست نمی‌آورند و ما را به بن‌بست می‌کشانند می‌توان حذف کرد.

معسایار اصلی این است که بهترین نظریه، فرضیات و نظریات کمی را که به انسجامش کمک می‌کنند و همچنین موفقترین مدل‌های، تبیینی را در تصویری کلی و هماهنگ از اینکه جهان چگونه عمل می‌کند فراهم آورد از نظر روش‌شناسی، تجربه‌گرایی می‌تواند بخشی از معیار انسجام باشد، معتبرترین نظریه، آن است که از طریق مدل‌های تبیینی کوچکتری که در خود ادغام کرده است تا آنجا که ممکن است با جهان تجربی پیوند یابد اما تجربه‌گرایی افراطی که شعارش همه یا هیچ است امکان وجود ندارد اما تجربه‌گرایی منظمی که اگر ضروری بود بتواند با مفاهیم غیر دقیق و شهودی کنار آید و جارا برای کار نظری باز بگذارد، کار نظری که تکه‌های مجزا را بهم متصل می‌سازد، بخش بنیادی علم است و برای پوزیتیویست موفق بودن باید از طریق غیر پوزیتیویستی وارد شد.

دقیقاً از این طریق است که مکاتب تفسیری و تفهیمی کمک‌های ارزنده‌ای در زمینه نظریه‌پردازی نموده‌اند. به عنوان مثال می‌توان از نظریه مکتب کنش متقابل نمادی در باره

خود، Self (که بخشی از آن پیوندی کامل با اصل نخست که در بالا ذکر شد دارد) و نظریه روش‌شناسی مردمی در بارهٔ عقلانیت روزمره (که با اصل دوم محدود بودن شناخت کسه در بالا ذکرش رفت مطابقت دارد)، و هم‌چنین دستاوردهای بالفعل و بالقوهٔ جامعه‌شناسی معرفت نام بردمدل گافمن (Goffman, 1959) در مورد تناثرگونه بودن زندگی روزمره مدلی است شبیه مدلی که سن در بالا از آن نام بردم و از آن به‌عنوان «جهان اساساً چگونه است» یاد کردم. بر این پایه آدمی می‌تواند اصول تبیینی خاصی را توسعه دهد و من برای مثال استدلال کرده‌ام که از آن می‌توان برای درک تفاوتها در فرهنگ طبقات میان کسانی که قدرت را در اختیار دارند و کسانی که فاقد آن هستند استفاده کرد. (Collins 1988, PP. 203-14)

بسیاری از جامعه‌شناسان وابسته به مکتب تفهومی ادعا می‌کنند که مهمترین یافتهٔ آنها این است که نظریه‌های جبری غیرممکن هستند برای مثال (Blumer 1969 P. 60) آنها در تحقیقات تجربی خود، مهتر از همه به کشف شکل‌گیری روابط اجتماعی و پیش‌بینی ناپذیر بودن آن و وابسته بودن آن به موقعیت و توانایی انسان در باز اندیشیدن شرایط اجتماعی و تغییر آن نائل آمدند. در اینجا ماسی توانیم بحث کنیم که در این صورت به‌چگونه مدلی دست یافته‌ایم، امانه اینکه آیا داشتن مدل اصولاً ممکن است یا خیر.

آیا حقیقت دارد که ویژگی اصلی جهان اجتماعی پیش‌بینی ناپذیر بودن آن است؟ ویژگی که هر نوع جریان جبری را تحت الشعاع قرار می‌دهد، اما فرض سن بر این است که چنین چیزی حقیقت ندارد و این برداشت، از تاکید یک‌جانبه بر بخش محدودی از جهان اجتماعی حاصل شده است هر چند قسمت اعظم (البته نه تمامی) محتوای جامعه‌شناسی شامل ذهنیت انسان است. اما این امر، لزوماً بدین معنی نیست که شناخت و احساس کاملاً غیر جبری هستند. بدون اینکه قصد داشته باشیم این نکته را بسط دهیم و به نظریه‌هایی در مورد شناخت و عواطف بدل سازیم می‌توانیم به گافمن روی بیاوریم یعنی کسی که به نایغهٔ جامعه‌شناسی تفسیری خرد اشتها یافته است. گافمن از روش‌های نرم Soft استفاده می‌کند اما معتقد است که جهانی که مورد مطالعهٔ اوست سخت Hard است.

نظریهٔ اجتماعی زبان او (Goffman 1981) منشاء شناخت را بوم‌شناسی اجتماعی کنش متقابل می‌داند. پیچیدگی و تاملی بودن جهانهای ذهنی انسانی بدین معنی است که عاملان می‌توانند چهارچوبهای عمل خود را مکرراً تغییر دهند (Goffman 1974)، اما گافمن عمل ایجاد چهارچوب را کاملاً آزاد نمی‌داند و این نظر را که دیدگاه او جهان را به نوعی خیال و توهم Psychedelic fantasy مبدل می‌سازد رد می‌کند.

تفسیر مجدد واقعیت ذهنی که سوجد تغییرند در جریان تغییراتی که اساساً منظم هستند یعنی میان چهارچوب‌های نزدیک به یکدیگر باهم پیوند می‌خورند، از نقطه نظر گافمن از

چهارچوبی که در سطح تحتانی قرارداد تمامی چهارچوبهای دیگر ناشی می‌شوند. و این چهارچوب همان کنش متقابل فیزیکی ابدان انسانی است یعنی پایه‌ای بوم‌شناختی که نظریه گافمن را با نظریه دور کیمی که معتقد است همبستگی و نمادسازی ریشه مناسکی دارد پیوند می‌زند. برای توضیح بیشتر نگاه‌های کنی‌دیده : (Collins 1988, PP. 188-203, 291-97, 320-34)

بنابراین می‌توان درکی ساخت یافته از ذهنیت داشت.

از این دیدگاه سه دهه‌های اخیر علی‌رغم بعضی از تاکیدهای افراطی کاوشهایی در باره بعد ذهنی زندگی انسانی انجام گرفته است که در توسعه نظریه‌های تبیینی پیچیده‌تر در باره ذهن که قبلاً امکان پذیر نبوده، مؤثر بوده است.

جهان اجتماعی تاچه اندازه پیش‌بینی‌ناپذیر است؟

اجازه بدهید کسسه با مبحث پیش‌بینی‌ناپذیر بودن مواجه شویم، جهان اجتماعی تاچه اندازه پیش‌بینی‌ناپذیر است؟ بسیاری از پدیده‌ها کاملاً پیش‌بینی‌پذیر هستند. مثل الگویی که بر مبنای آن مردم مرتب سرکار خود حاضر می‌شوند بخش اعظم سازمانهای رسمی را پدید آورده است.

الگوهای تکراری رفتار، سازنده امور خانه و خانواده هستند. شبکه‌های روابط دوستی و آشنایی به‌طور مشابهی از رفتارها و شناختها و عواطفی تشکیل شده‌اند که به شدت دارای الگو هستند و برای منظم بودن و پیش‌بینی پذیر بودن حتی نیازمند همان افرادی نیستند که مرتباً با یکدیگر در کنش متقابلند. بیشتر فروشگاه‌ها فقط با بعضی از مشتریان رابطه نسبتاً دائمی دارند اما پیش‌بینی‌پذیر است که چه تعداد از افراد به فروشگاه مراجعه خواهند کرد و همین دلیل تجارت می‌تواند ادامه پیدا کند علی‌رغم اینکه جامعه‌شناسی خود مبنای نظری غیر متعین بودن Indeterminacy را فراهم می‌سازد، از نمونه‌های زندگی روزمره آشکار است که در سطح خرد درجات بسیاری از پیش‌بینی‌پذیری وجود دارد.

نظریه غیر متعین بودن بر اساس دو فرضیه بنا شده است اول اینکه این نوع پیش‌بینیها توضیح و اباحت است. البته این مطالب، واقعیت دارند و پرداختن به آنها برای جامعه‌شناسان کسل کننده است. ما باید به مطالبی توجه کنیم که همه از آن مطلع نیستند. به این ترتیب می‌توان ادعا کرد که در مورد مطالعه آنچه دراماتیک و پیش‌بینی‌ناپذیر است نوعی تعصب بچشم می‌خورد. اما من نمی‌پذیرم که آنچه از دیدگاه عامل، بیهوده و مهمل است ضرورتاً باید از دیدگاه نظریه تبیینی نیز مهمل باشد.

در سطح خرد، گارفینگل، ناچیز و پیش‌با افتاده بودن زندگی روزمره را موضوعی در نظر می‌گیرد که باید توضیح داده شود و مکانیزمهای شناختی را که به وقوع آنها اجازه می‌دهد باید

روشن شود. این امر به ما نقاط حساسی را که این مکانیسمها می‌توانند مورد دخل و تصرف قرار دهند نشان می‌دهد. آثار خوب جامعه‌شناسی در سطح کلان و متوسط عبارت است از مروری مجدد به پیش پا افتاده بودن الگوهای بدیهی Taken-for-granted با اینکه از نقطه نظر فرد انجام کارها و گفتگوی روزمره با دوستان طبیعی به نظر می‌رسد، جامعه‌شناسان مطالب بسیار زیادی را در مورد این که چرا این شغلها بدین شکل ساخت یافته‌اند و نه به شکل دیگر، چرا این اشخاص دوستان همدیگرند و نه اشخاص دیگر و جز آن آشکار کرده‌اند. این مطالب محتوای نظریه سازمانها، نظریه مبادله، نظریه شبکه‌ها و نظریه تشریحی اجتماعی را تشکیل می‌دهند.

فرضیه دیگری که ما را به غیر متعین بودن نظریه هدایت می‌کند دارای اعتبار بیشتری است. این واقعیت وجود دارد که شرایط می‌توانند در مواردی به سرعت تغییر کنند، همیشه مذاکره، تضاد، بینشهای ناگهانی، تصمیمها در سطح کلان، جنبشها، شورشها و انقلابها می‌توانند پدید آیند. تمامی این مطالب صحت دارند اما آیا ما می‌توانیم آنها را خاتمه تحلیل در نظر بگیریم و یا باید آنها را به عنوان نقطه شروع و به عنوان چالشی برای تحول نظریاتی بدانیم که توضیح می‌دهد در چه زمانی چنان تغییرات ناگهانی حادث می‌شود. من اشاره کرده‌ام که در سطح کلان ما از خصوصیتی اصلی که وقوع انقلاب را پیش‌بینی پذیر می‌سازد اطلاع داریم. در سطح خرد غیر متعین بودن نوعاً وابسته به شکلی از تئورم توماس Thomas Theorem است. اما در صورتی که شرایط از طریق ذهنی معین گردند باز هم می‌توان این سؤال را مطرح ساخت که چه عواملی تعریف موقعیت را تعیین می‌کنند؟ آنچه شرایط را پیش‌بینی ناپذیر و دارای کیفیتی اتفاقی می‌سازد مربوط به این است که مابه آنها از نقطه نظر کنشگر منفرد نگاه می‌کنیم که فقط خود از مقاصد خود اطلاع دارد. اما اگر ما اطلاع کافی در باره تمامی کنشگران در آن شرایط داشته باشیم، در می‌یابیم الگوهای غیر مترقبه به شدت از الگو تبعیت می‌کنند. اعتقاد به غیر متعین بودن در اینجا حاصل نتیجه کاهش دادن مسائل به امور فردی است در صورتی که اگر مابه سطح کنش متقابل اصیل توجه کنیم می‌توانیم مجموعه عواملی را که در شرایطی تأثیر می‌گذارند و حاصل آن را تعیین می‌کنند مشخص سازیم. چنین مدلهایی در باره زنجیر کنش متقابل را هایس (Heise 1979, 1987) و (کولینز 1981 Collins) پیشنهاد کرده‌اند.

آیا و قوف به قوانین جامعه‌شناسی از طریق نامل آنها را در هم می‌شکنند؟ در خاتمه این بحث عنوان می‌شود که هر قانونی که جامعه‌شناسان کشف کنند خود بخود در هم شکسته خواهد شد. به محض اینکه مردم از این قوانین اطلاع حاصل نمایند می‌توانند اعمالی انجام دهند که آنها را باطل سازد. اگرچه این امر به شکل انتراعی ممکن به نظر می‌رسد، اما به سختی می‌توان موارد زیادی را به خاطر آورد که در این مورد مصداق داشته باشد. شاید تئورم توماس

خود نمونه اصلی باشد که بتواند خود به خود واژگون گردد. ما به ویژه به این مطلب تحت عنوان نظریه تعصب علاقه مند بوده ایم یعنی تعصبات دارای سرشتی هستند که خود را اندام می‌بخشند و به ضد طبقه خاصی از افراد به کار می‌روند. با اطلاع از این تعصبات عامه لیبیرال در ایالات متحده امریکا کوشش‌هایی به منظور خنثی نمودن این تعصبات انجام داده‌اند. اما آیا در واقع این اسر تئورم توماس را نفی می‌کند؟ به نظر می‌رسد ما کوشش می‌کنیم تا از موقعیتی که در آن تئورم توماس به شکلی منفی به کار می‌رود اجتناب کنیم یعنی ما از تعاریف اشخاص به شکل منفی طفره می‌رویم به این امید که نتایج بر اساس مکانیزم «تحقق بخشیدن به پیش بینی خودمان» Self-Fulfilling prophecy مثبت از آب درآیند.

اجتناب از اصول جبری در سطح کسب‌وکار به نظر دشوار می‌رسد برای مثال اگر شکست نظامی و یا بحران مالی منتهی به درهم شکسته شدن دستگاه قهریه گردد و کشمکشهای انقلابی رابه همراه آورد، نمی‌توان فقط یادداشتن آگاهی از چنین وضعی مانع بروز آن گردید. بهترین راه حل برای دولت به منظور اجتناب از وقوع این اصل جلوگیری از شرایطی است که باعث بحرانهای نظامی و یا مالی می‌گردند. عکس العمل مردم می‌تواند توزیع متغیرهای مستقل را تغییر دهد، اما نمی‌تواند روابط میان متغیرهای مستقل و غیر مستقل را دگرگون سازد. به همان ترتیب اصول ساخت سازمانهای رسمی اطلاعاتی در اختیاری می‌گذارد که در اطراف چه مسائلی می‌توانند کار کنند اما نه اینکه نتیجه حتمی چه خواهد بود. من فکر می‌کنم حتی در سطح خرد نیز، یعنی هرگاه به نظر می‌رسد که فردی می‌تواند با بازاندیشی و عکس العمل نتایج را تحت تأثیر قرار دهد و عملاً نتایج را کنترل کند در واقع با بکسارگیری قوانین جامعه شناسی خرد این کار را انجام می‌دهد نه با حرکت به ضد آن. برای مثال هنگامی که مردم عامداً وارد یک گروه «رویاروی»^۶ و یا موقعیتهایی که دارای همان پویایی گروهی هستند می‌شوند آنها به شکل ضمنی اصول خرد جامعه شناسی رابه کار می‌برند و این اصول خود متوجه این امر است که انسجام گروهی به چه نحو بوجود می‌آید (سوردی که در بالا ذکر شده) و علت این امر آن است که آنها در جستجوی روابط عاطفی هستند. اشتباه نوعی آنها این است که پس از گسسته شدن گروهی که از نوع موقتی است، در مورد مدت انسجام و توان عاطفی اغراق می‌کنند. دانستن یک اصل، باعث تضعیف آن نمی‌گردد.^۷

اگر پیش بینی کنیم که جامعه شناسی قادر به تبیین همه چیز است تندروری کرده ایم. در هر حال ابعاد گوناگون غیر متعین وجود خواهد داشت حتی اگر جامعه شناسی موقعیتهای گسترده تری در آینده کسب کند. موفقیت یعنی کشف مناطق ناشناخته. اگر در باره غیر متعین بودن داد سخن بدیهیم و لا غیر دست به عمل لغوی زده ایم، زیرا از نظر فکری زمانی ما قدمی به جلو بر

می‌داریم که مجموعه‌ای از نظریه وجود داشته باشد که بخواهیم خلاف آن را اثبات کنیم. کار خلاق این است که حتی الامکان نظریه‌ای بسازیم که بتواند مسائل را تبیین کند. من کوشش کرده‌ام تا این امر را به اثبات رسانم کسسه علم می‌تواند منعطف باشد و تمامی مسائل را مورد بحث قرار دهد. اکنون به اختصار به سایر انتقاداتی که از علم جامعه‌شناسی می‌شود خواهیم پرداخت.

جامعه به‌عنوان گفتار

انتقادی دیگر چنین است: مادر جهان گفتار محبوب هستیم. جامعه خود چیزی جز شکلی از یک متن نوشته شده نیست که می‌توان آن را به شیوه‌های گوناگون در زمانهای گوناگون خواند. این مضمون، مضمونی محبوب است که از مکتب ساختگرایی فرانسوی و مشتقات آن گرفته شده و انقلابی حقیقی در جهان نقد ادبی پدید آورده است. به‌عنوان یک ایدئولوژی ادیبان باگفتن اینکه تمام واقعیت خود ماهیتی ادبی دارد مشغله نقادان ادبی را ارتقاء مقام داده‌اند. «گفتار» به این ترتیب در آثار اندیشمندان تأثیری وسیع به‌جای گذاشته (که شامل ناشرین نیز می‌گردد). این نگرش به‌خوبی با آثار توصیفی و جزء نگر Particularistic مردم‌شناسی مطابقت دارد، همچنین در همه شاخه‌های جامعه‌شناسی نیز راهی برای خودگشوده است.

اما شکسوفایی تحقیقات جامعه‌شناسی شناختی در مورد فرهنگ همیشه فقط نسبی‌گرانبوده و در سواردی هم با استفاده از اصول جبرگسرا انجام گرفته است: «ساحقین و نظریه پردازان خوبی در باره مبنای سادی و سازمانی پدید آورنده فرهنگ داریم، هم از نظر چگونگی توزیع آن در میان طبقات اجتماعی و هم در نهادهای تخصصی‌تر که فرهنگ را بوجود می‌آورند.

(Bourdieu, 1984, Dimaggio and Useem 1982, Cose, kadushin and pawell 1982). فرهنگ بسادگی سازمان پیدا نمی‌کند، بلکه جریانهای اجتماعی آن را سازمان می‌دهند. فوکو (Foucault 1969) مهمترین متفکر مکتب «گفتار» در فرانسه مبنای اجتماعی ایده‌ها را در رشته‌های عملی مانند روانپزشکی و حقوق مورد استفاده قرار داده است.

اما فوکو به‌عنوان مورخ تلاش نمی‌کند اعتبار گفتار خود را مورد تردید قرار دهد. بعلاوه الگوهای تاریخی که او بر آنها بعنوان مؤلفه‌های گفتار تأکید دارد-تخصصی شدن و دیوانسالاری شدن مؤسسات نظارت اجتماعی، تحول در حوزه‌های خصوصی و عمومی، حرکت از مجازاتهای مبتنی بر میناسک به بازاندیشی و عکس‌العملهای نفس آگاه Reflexively conscious self با نظریه‌های ویر (Weber, 1915-46) دور کیم و موس (Carrithens, Collins, Lukes 1985) در باره ماهیت جامعه مدرن بسیار سازگار است.

بهترین آثار اروپاییها در این زمینه سنت جمع‌آوری دانش جامعه‌شناختی را تقویت می‌کند و از آن منفک نمی‌شود.

محبوبیت «گفتار» نزد روشنفکران بعنوان جوان بینی عمده از طریق موفقیت جامعه‌شناسی علم در نشان دادن این امر که دانش ماهیت اجتماعی دارد و اجتماع آن را ساخته است تقویت می‌گردد و در واقع می‌توان از چنین موفقیتی خوشحال بود. اما نمی‌توان فراموش کرد که جامعه‌شناسی علم بخشی از تحقیقات تجربی است که در طول ۳۰ سال گذشته مطالعات مهمی از نظر جمع‌آوری مدل‌های جامعه‌شناختی و اینکه چه چیز نوع دانش ایجاد شده تحت شرایط سازمانی خاص را پدید می‌آورد، انجام داده است (برای خلاصه‌ای جدید در این زمینه به Whitley 1984) رجوع شود. توجه داشته باشید که این امر چه تأثیری در ادعاهای گروهی که علاقمند به کم‌اهمیت دانستن دانش علمی هستند بجای می‌گذارد. نوعی جبرگرایی در قلب این شکل از به اصطلاح عدم جبری بودن وجود دارد، جامعه‌شناسی علم خود مبدل به موفقیتی علمی گردیده است.

این موضوع به‌جمله‌های جالبی را در باره خود آگاهی مبتنی بر بازاندیشی Reflexive self - consciousness بر می‌انگیزد. بعضی از جامعه‌شناسان علم (مثلاً مکتب انگلیسی Harry collins و Steve woolgar و Michael mulkay و دیگران، نگاه کنید به Knorr-cetina and mulkag 1983) تا این حد پیش می‌روند که معتقدند علم تنها مجموعه‌ای از ادعاهای قدرتهای رقیب است. تنها راه دموکراتیک این است که به هیچ کس اجازه ندهیم که سخنانش در مقام محتای قرار گیرد. در نتیجه ملکی (mulkay, 1985) و دیگران «شیوه جدید ادبی» را آغاز نموده‌اند که در قالب آن نویسنده کنار می‌رود و اجازه می‌دهد که نظرات رقیب مطرح گردند. حاصل آن جالب است، اما روشن نیست کسه چگسونه با زاندیشی سانعی در راه دانش علمی ایجاد می‌کند. بلور (Bloor 1976, 1983) که به کار برد عمیق نظریه دورکیم پرداخته در «برنامه قوی» Strong program خود این بحث را مطرح می‌سازد که جامعه‌شناسی علم می‌تواند و باید نه فقط به تبیین در مورد دانش کاذب بلکه در مورد دانش معتبر نیز سخن بگوید.

از دیدگاه سازمانه‌سای اجتماعی، ادعای قدرت در گفتار علمی که «سلکی» و دیگران مطرح می‌سازند خود بخشی از الگوهای نسبتاً پیش‌بینی‌پذیر هستند. انواع گوناگون گفتار اندیشمندانه (به معنی نظامهای علمی خاص) در درون سازمانها جای دارند و می‌توان آنها را بعنوان اشکال سازمانی درک کرد. بنا بر این نظریه سازمانها (Whitley 1984 و Fuchs and Turner 1986) نشان می‌دهد که گفتار علمی ساختاری آزاد و شناور نیست بلکه به نظر می‌رسد به شیوه‌هایی پیش‌بینی‌پذیر در شرایط خاص عمل می‌کند. به علاوه، ما می‌دانیم که ساختهای سازمانی حداقل

تا حدودی تحت تأثیر محیطی که در آن قرار دارند شکل می‌گیرند (Collins 1988 و PP.467-85). به این معنی که ماهیت عینی موضوع Subject matter یکی از مؤلفه‌های فعالیت اجتماعی است که علم را بوجود می‌آورد.

بحثهایی که تنها برگفتار تاکید دارند یک جانبه هستند، علی‌رغم اینکه در هر دانشی یک بعد فرهنگی نیز وجود دارد، دانشی که به چیزی مربوط است. در واقع هر بحثی در باره مبنای اجتماعی دانش اگر برای تعیین صدق خود به سلاک خارجی ارجاع نکند خود را محکوم به شکست کرده است. وگرنه چرا ما باید بپذیریم که اساساً دانش مبنای اجتماعی دارد؟ ما نیازمندیم که از بحثهای یک جانبه جدلی و معرفت‌شناسانه هم از نوع ذهنی و هم از نوع عینی فرائر رویم. معرفت‌شناسی چندبعدی می‌تواند بخوبی از عهده چگونگی زندگی ما در چهارچوب فرهنگی یک دوره از تاریخ برآید. با این همه ما می‌توانیم دانش عینی در مورد جهان را توسعه دهیم.

تاریخ‌نگری

تاریخ‌نگری بدین معنی است که تنها موارد ویژه تاریخی وجود دارند و قوانینی کلی نمی‌توان یافت که در همه موارد و مکانها مصداق داشته باشد. این بحث تا حدودی در کنار دیگر انتقادات ضد پوزیتیویستی به عنوان یک جبهه متحد مخالف عنوان می‌گردد. اما مبنای مستقل خود را در کاربرد واقعی جامعه‌شناسی تاریخی دارد و بهایی است که باید برای یک پدیده با ارزش پرداخت. در بیست سال گذشته از آغاز آثار منتشر شده برینگتن سور Barrington Moore و چارلز تایللی Charles Tilly، دهه ۱۹۶۰ عصری طلایی برای جامعه‌شناسی تاریخی به شمار است، ما اطلاعات زیادی در باره جریانهای کلان با توجه به مصالح و موارد تاریخی از دیدگاه جامعه‌شناسی و مقایسه جوامع در طول زمان انجام داده‌ایم، برای مثال سور (Moore 1966) رابطه میان اشکال کشاورزی سرمایه‌داری و ساختهای متفاوت سیاسی در دولتهای مدرن را نشان داده است. اگرچه این اثر اطلاعاتی در باره دولتهای خاص (قرن هفدهم انگلستان، و قرن نوزدهم ایالات متحده و غیره) در اختیار ما می‌گذارد، اما مفاهیم زیربنایی نظری آن دارای کاربردی کلی‌تر نیز هست و به همین دلیل است که مدلهای مشابهی که در ارتباط با نظر سور هستند (Skocpol 1979؛ Paige 1975) و همچنین نگاه کنید به: (Stinchcombe 1961؛ Weber [1923] 1961, PP 81-94)

به شکلی عمیق در مورد دیگر مکانها و زمانها به کار برده شده‌اند.

برجامعه‌شناسان تاریخگر از دو طریق فشار وارد می‌شود تا وضعیت خود را با تاریخ‌نگری روشن سازند. یکی اینکه آنان با مورخان تماس زیادی دارند. دیگر اینکه تاریخ‌نگرایی نوعی

ایدئولوژی حرفه‌ای مورخان است زیرا مشغله آنها توصیف وقایع ویژه است. بعلاوه فشار رقابت فکری در درون رشته خودشان باعث تخصصی شدن و تنفر از تعدی دیگران به رشته آنها می‌گردد. در نتیجه، مورخان از هر نوع فکری که به کلی بودن بعضی جریانها اشاره کند و یا اینکه چنین جریانهایی را بتوان با مقایسه اطلاعات در طول زمان و مکان (یعنی در محدوده تخصص و تحقیق آنها) کشف کرد، خشنود نمی‌گردند. مورخین اغلب از ایدئولوژی حمایت می‌کنند که امکان پیدایش یک نظریه تبیینی کلی رابه شکلی آگاهانه غیرممکن سازد. و بسیاری از جامعه‌شناسان تاریخگر در پاسخ به انتقادات مورخان تسلیم ایدئولوژی آنها می‌گردند.

اما ادعای مورخان از انسجام برخوردار نیست. در تعبیر سوارد ویژه آنها بطور ضمنی به این فکر اشاره می‌کنند که ساختهای کلی چه هستند و یا اینکه الگوهای انگیزه و تحول اجتماعی چگونه عمل می‌کنند. تحلیل واقعیت تاریخی نمی‌تواند تنها از طریق ترسیم ساده واقعیت انجام گیرد، مورخان آگاهانه و ناآگاهانه دارای نظریه هستند. آنچه فردی را مورخی بزرگ می‌سازد، مورخی که آثارش در سطحی وسیع مورد توجه متفکران قرار می‌گیرد عبارت است از توانایی اودر ارائه یک نظریه و نشان دادن طرحی کلی که بنیاد روایت‌های خاص است.

مورخان ضعیفتر اغلب کسانی هستند که با مفاهیم ساده و پذیرفته شده و یا نظریه‌های قدیمی که وارد کلام مورخان شده است کار می‌کنند، بهترین مورخان نظریه پردازان جامعه‌شناسی نیز بوده‌اند، علی‌رغم اینکه آنرا مورد بحث قرار نداده‌اند و اغلب آنرا با توصیف‌های ویژه تاریخی می‌چینه‌اند و در مواردی هم با اسلوبی هنرمندانه و نمایشی آنرا عنوان کرده‌اند.

البته من با این ادعای ساده که تنها راه تحقیق، بررسی سوارد ویژه تاریخی است نمی‌توانم همدلی نمایم. برعکس معتقدم که حتی سوارد ویژه را نیز نمی‌توان بدون مفاهیم کلی مورد بررسی قرارداد اما دلیل معتبری وجود دارد که چرا جامعه‌شناسان تاریخگر با درجه پایینی از کلی‌گرایی کار خود را دنبال می‌کنند. و نظریه‌هایی را بکار می‌برند که از درک تعداد خاصی از سوارد ویژه به دست آمده است. حتی اگر هدف توسعه نظریه کلی باشد جمع‌آوری اطلاعات در ادوار کهن تاریخ بسیار پیچیده است. با اینکه ممکن است ما اطلاعاتی در باره جریانهای اصلی در اختیار داشته باشیم، دستیابی به تصویر انتزاعی در باره مجموعه شرایطی که دست‌اندرکار تحول تاریخی هستند دشوار است. جامعه‌شناسان تاریخگر که گرایش نظری داشته‌اند در سطحی که حدوداً مشابه سطح تبیین‌های کلی است کار کرده‌اند. برای مثال مقایسه‌های عظیم تاریخی «وبر» در باره شرایطی که باعث پیدایش سرمایه‌داری عقلانی گردید به بسیاری نکات سهم از نظر تحلیلهای کلی دست یافته است اما منشاء آن بررسی ادوار خاص تاریخ جهان بوده است. این نوع ترکیب‌های نیمه کاره در آثار جدید مانند تحقیق مان (Mann 1986) در باره شرایط تعیین کننده تاریخ قدرت اجتماعی و یا در اثر گولدستون (Goldstone 1975، 1970) در باره

بحرانهای دولت و تغییرات اجتماعی به چشم می‌خورد و هم‌چنین اذعان می‌کنم که اثر من نیز در همین حیطه می‌گنجد (Collins 1986) و شامل گسترش نظریه‌های ویر در باره سرمایه‌داری و یاقشر بندی بر مبنای جنسیت است. مطالعات من نیز بررسی تحولات تاریخی خاص را از نظر دور نمی‌دارد. این آثار نظریه پردازان را به مبارزه فرا می‌خواند تا کوشش نمایند که آنچه را ما آموخته ایم از حالت خاص خارج کنند و ساختهای بنیادی نظری را که در زیر بنای این بررسی‌ها وجود دارند استخراج کنند.

ما همیشه با دو سطح مواجه خواهیم بود: یک سطح تئوریک از اصول انتزاعی و جهان‌شمول و تبیین کننده، و سطحی از سوارد ویژه تاریخی اگر نظریه‌های ماسوفی باشند می‌توانیم نشان دهیم که چگونه ترتیب بی‌نهایت سوارد ویژه تاریخی تحت تاثیر ترکیب متغیرهای خاص در شیوه‌های نظری پدید آمده‌اند. همیشه کاری برای مورخ و برای جامعه‌شناس تاریخی‌گر در یافتن این نوع تغییرهای عینی وجود خواهد داشت.

در عین حال، کاوش درباره تاریخ عینی یکی از شیوه‌های اصلی است که ما می‌توانیم از آن طریق در ساختن و اعتبار بخشیدن به مدل‌های کلی خود پیشرفت نمائیم، اگرچه چنان نظریه‌ای را تحقیقات مختلف جامعه‌شناختی اعم از معاصر و یا کهن ساخته و پرداخته‌اند و بدان انسجام و در نتیجه اعتبار بخشیده‌اند.

این امر واقعیت ندارد که هیچ نوع اصول تبیینی که بتواند بطور عام در تاریخ صدق داشته باشد وجود ندارد. سه مثالی که در آغاز این مقاله عنوان شد از پیوستگی کاملی برخوردارند و تا جایی که من اطلاع دارم، شواهد درباره هر عصری از تاریخ آنها را تأیید می‌کنند بسیاری از اصول دیگر هم به همین شکل وجود دارد. البته بعضی از اصول ممکن است کاربردی نداشته باشد زیرا متغیرهای مستقل در یک شرایط تاریخی ممکن است وجود نداشته باشد. ما نمی‌توانیم وجود و یا عدم وجود بحرانهای انقلابی را در صورتی که دولت وجود نداشته باشد پیش بینی کنیم. اما بدون شک فرمول انتزاعی‌تری وجود دارد که به اصل سوم مربوط است و آن را می‌توان در مورد منشاءهای بحران قدرت سیاسی در جوامع بدون دولت بکاربرد. اصول کلان بطور کلی بیشتر احتمال دارد که در مقایسه با اصول خرد از پیچیدگی بیشتری برخوردار باشد زیرا مجموعه‌ای از جریان‌های گوناگون را در بر می‌گیرند. اما ما حداقل، طرحی بنیانی از اصولی را که گمان می‌کنیم به کار ما می‌آیند در سطح کلان در اختیار داریم و انتقاد از محدودیت‌های نظریه‌های خاص (برای مثال با امحاء نظریه تکامل یک بعدی، و یا نظریه توسعه یا فونکسیونالیسم) برای رسیدن به این هدف که نظریه کلی غیر ممکن است، اشتباه است. نتیجه این بحث انتقادی کنار گذاشتن نظریه نیست بلکه بهبود دادن آنهاست.

حمله فوق نظری بر عایت The Metatheoretical attack on causality

ناقدان جامعه شناسی تبیینی به این امر اشاره می کنند که اتفاق نظر در فلسفه علم از عصر تلاشی پوزیتیویسم منطقی تا به حال تغییر کرده است. به طور کلی پذیرفته شده است که برنامه هایی همانند آنچه کارناب Carnap در نظر داشت و کوشش می کرد تا تمامی دانش علمی را از تجربه حسی به دست آورد و آنها را به شکل گزاره های منطقی صوری و ریاضیات بیان کند شکست خورده است.

علی رغم اینکه بیشتر فلاسفه جایی برای تصورات نظری Theoretical preconception و برنامه ها و کاربردها هم در نظریه پردازی و هم در تحقیق در نظر می گیرند (Quine 1969, Dummett 1978; putnam, 1983) اکنون اتفاق نظری در باره یک معرفت شناسی برای علم دیگر وجود ندارد.

بطور کلی این توافق وجود دارد که ریاضیات و منطقی صوری نمی تواند به خود اعتبار بخشند و در هر مجموعه ای از دانش گزاره های غیر صوری تاثیرزایی دارند. در کنار این مسئله تصور اینکه چه چیز معرفت را می سازد و وسیعتر شده است؛ نه تنها ایده آل فیزیک کلاسیک ابعاد گوناگون دانش در علوم زیستی و زمینی و تاریخ را شامل می شود بلکه به آن حد از وسعت رسیده است که نوعی از دانش را که در هنر نیز وجود دارد در خود حل کرده است (Goodman 1978) اما معنی این امر برای جامعه شناسی چیست؟ من معتقدم که نتایج این امر باعث می شود، حتی از نقطه نظر معرفت شناسی علم، جامعه شناسی با علوم طبیعی رایج در یک حد قرار گیرد. زیرا آنها هم از نظر معرفت شناسی با عدم ایفان روبرو هستند. جامعه شناسی هرگز مبدل به علمی که با ایده آل قدیمی پوزیتیویسم منطقی مطابقت کامل داشته باشد نخواهد شد اما هیچ یک از علوم طبیعی هم با چنین ایده آلی مطابقت ندارند. هدف ما دستیابی به محال نیست، اگر ما بتوانیم به موفقیت نسبی و عملی که علوم طبیعی دست یافته اند برسیم به حد اکثر آنچه می خواستیم رسیده ایم. این امر واقعیت دارد که برخی از جامعه شناسان همواره کوشش خواهند کرد تا به ایده آلی روش شناختی برسند که به الگوی علمی استقرأ بعلاوه صوری بودن ریاضی شبیه باشند و این امر به نظر من به ویژه در بخش کاربردی رشته ما جایی که اطلاعات توصیفی ناب (برای مثال در برنامه ریزی موفق بمنظور از میان بردن جدایی نژادی) موارد استفاده مستقیم دارد، بیشتر احتمال دارد که مورد توجه قرار گیرد، بنابراین استقرأ ناب می تواند دنبال شود. اما این امر تأثیری بر مسئله وسیعتر روشهای مناسب برای ساختن یک علم تبیینی کلی نخواهد گذارد.

فلسفه علم جدید جامعه شناسی را نابود نمی سازد و نمی گوید که علم جامعه شناسی محال است بلکه تصویر منعطفتری از آنچه علم باید باشد بدست ما می دهد، سطولتر خواهد بود اگر از ابزاری که جامعه شناسی هم اکنون در اختیار دارد علمی ساخته شود.

بعضی از انتقادات تکنیکی که از جانب دیدگاه ضد علم در جامعه‌شناسی عنوان شده است به نظر من بیشتر تصویر محدود پوزیتیویستی مخالفین خود را سورد استقاده قرار می‌دهد و تصویر واقع‌گرایانه‌تری از علم را مدنظر ندارد.

انتقاد از مفهوم علت اغلب با چنین روحیه‌ای مطرح می‌گردد. نظریه‌های علی بر این اساس رد می‌شوند که نمی‌توانیم بگوییم چیزی علت چیز دیگری است، همیشه شرایط پیچیده‌ای وجود دارند و آن شرایط هم تحت تأثیر شرایط پیشین هستند که می‌توان آثار و نشانه‌های آنها را در یک شبکه بی‌پایان که به گذشته باز می‌گردد و یابده عوامل خارجی رجوع می‌کند جستجو کرد. علل مورد نظر تنها می‌توانند پدیده‌ای را تحت شرایط خاص تبیین کنند. شرایط خاصی که اغلب امری بدیهی محسوب می‌شوند، به ویژه در تحلیلهای آماری داده‌های پیمایشی که مترصد است تمام واریانسها در مثال خاصی را به شکلی علی تبیین کند. در عین حال بعضی از انتقادات برعلیت از درون گروه علم‌گرا عنوان شده است (Gibbs 1972) این انتقادات اصول تبیینی عام و آزمون‌پذیر را از نظر دور نمی‌دارند.

بعضی از ابعاد این بحث تنها به واژه‌ها مربوط می‌شود. علت تا حدودی یک استعاره یا یک علامت اختصاری به منظور رجوع به بخش خاصی از شرایط پیچیده‌ای است که چون نتایجی را به همراه دارد مورد توجه ماست. بعضی از این شرایط ممکن است روابط بهم پیوسته‌ای در میان اجزاء یک ساخت اجتماعی باشند و یا شرایط مقدم‌تر می‌باشند که معین می‌سازند چه نوع نتیجه‌ای به بار خواهد آمد. (به بحثهای کلی Meeker and Hage 1988 و Klein و Wulker 1987 رجوع شود). همانطور که والس (Wallace 1977) اشاره کرده است انواع گوناگونی از الگوهای علی وجود دارد. پیوسته، انقایی، چند سطحی Multileveled و غیره. اما آنچه مهم است این است که این مفهوم را از دست ندهیم حالا چه می‌خواهد برای توضیح آن از واژه علت استفاده کنیم یا چیزی مشابه آن، زیرا این مفهوم ما را قادر می‌سازد تا میان تبیینهایی که قابل استفاده هستند و آنهایی که تهی و بی‌سفهوند تفاوت بگذاریم. به عنوان مثال مشخص شد که تحلیلهای فونکسیونالیستی شیوه ضعیفی برای تحلیل هستند مگر اینکه به زبان مکانیسمهای علی برگردانده شوند، نگاه کنید به (Stinchcombe 1986, PP. 80-100). با دادن نامی به چیزی آدمی نمی‌تواند آن را تبیین کند حتی اگر این اسم «هنجارها»، «قواعد» و یا «فرهنگ» و هم چنین پروبلماتیک Problematique و یا گفتار باشد. همانطور که نیروی جاذبه را نمی‌توان با اصطلاح «گرایشهای جاذبه‌ای» توضیح داد. در اینجا علت مفید است زیرا مکانیسمی در اختیار ما قرار می‌دهد که به ما می‌گوید چه جریانی در حال عملکرد است.

و در چه زمانی نتایجی خاص و نه نتایجی دیگر را می‌توان انتظار داشت. «علیت» ما را از شبیه‌گونه شدن Rcification و یا توجیه‌های ایدئولوژیک که در قالب تبیین خود را پنهان می‌سازند نجات می‌دهد.

همانطور که در بالا دیده‌ایم یک نظریه تبیینی در کسانون خود مدلی دارد مبنی بر اینکه «آن بخش از جهان چگونه عمل می‌کند»، و این بخشها چه هستند و چگونه به یکدیگر پیوند خورده‌اند. قضیه‌های خاص علی در چنین مدلی می‌گنجد و مورد آزمایش تجربی قرار می‌گیرند، اما آنها به شرایط زمینه‌ای کامل آن مدل وابسته هستند. بعضی از انتقادات به «نظریه علی» در جامعه‌شناسی به برخی از انواع مدل‌های آماری توجه دارد (برای مثال در زمینه دست‌آورد‌های منزلتی) که کاملاً در سطح گزاره‌ها ساخته شده‌اند. اگرچه این نوع مدلها ممکن است در یک مجموعه اطلاعاتی خاص و یک دوره تاریخی جای داشته باشند و نتوانند به شکل آشکار شرایط ساختی را که چهارچوب این جریانها را مشخص می‌کند مطرح نماید، این امر به این معنا نیست که چنان فرآیندهای علی نمی‌توانند در نظریه معتبری در مورد جهان وسیعتر اجتماعی به کار گرفته شوند (نگاه کنید به Campbell 1983).

استیون ترنر (Steven Turner 1987) انتقاد به گزاره‌ای علی که این شکل را دارد عنوان می‌کند «هر چه X بیشتر، Y هم بیشتر». او بحث می‌کند که چنین قضیه‌ای عملاً کاذب است مگر اینکه همبستگی کامل وجود داشته باشد. اما از نظر تجربی همیشه استثنائاتی وجود دارند و در نتیجه این نوع قضیه‌ها فاقد هر نوع مبنای منطقی هستند. ترنر منکر این امر می‌گردد که همبستگی ناقص را می‌توان به شکل تقریبی نزدیک به رابطه علی واقعی در نظر گرفت. او معتقد است که از نظر منطقی هیچ راهی نمی‌توان یافت که از یک قضیه کلی (که همیشه به شکل ایده‌آل و کامل مطرح می‌شود) به جهان معشوش روابط غیر دقیق حرکت کنیم. آمار پاسخی برای این مسئله بنیادی ندارد. نظریه را هیچگاه داده‌ها نمی‌توانند تعیین ببخشند و وجود تئوریهای متفاوت و نامتجانم بدین معناست که ما این بن‌بست را نمی‌توانیم بگشائیم.

اما بحث ترنر به نتایج افراطی مهمل می‌انجامد. آیا واقعاً کسی اعتقاد دارد که اگر ما تعداد زیادی قضیه‌های معتبر از نوع «به احتمال زیاد هرچه X بیشتر Y هم بیشتر» در اختیار داشته باشیم، در واقع هیچ اطلاعی درست نداریم؟ بحث ترنر هم علوم طبیعی و هم جامعه‌شناسی را شامل می‌شود.

اما من شخصاً از سطح موفقیت‌های عملی که این علوم کسب کرده‌اند و میزان قرب آنها به حقیقت بسیار خشنود هستم و برایم مهم نیست که بحثهای افراطی همانند بحثهای ترنر در باره موقعیت منطقی این شکل از دانش چه بگویند. به نظر می‌رسد که ترنر در سطح فلسفی مدافع تصویر خشک پوزیتیویستی از نظریه است، بدون توجه به اینکه هر نظریه‌ای شامل تعابیر

و ابعاد عملی می‌گردد منجمله باید تصمیم‌گرفت که آیا مشاهدات مربوط ، به‌خوبی با نظریه وفق پیدا می‌کنند یا نه. همه نظریه‌ها دارای اعتبار یکسانی نیستند ، مسئله این است که کدام نظریه دروسیعترین زمینه‌هایی که به یکدیگر مرتبط هستند دارای انسجام است.

موانع جمع‌آوری دانش و سیاست‌سازماندهی جامعه‌شناسی

من بر این اعتقادم که اگر ما مایل به کاوش باشیم می‌توانیم دانش جامعه‌شناختی را به شکل اجزاء پراکنده در سرتاسر جامعه پیدا کنیم. و مشکل ما تشخیص این امر است که چه چیز را در اختیار داریم و آن را چطور باید سازمان دهیم که به بهترین نحو رویت‌پذیر گردد. اما چرا این امر تا این اندازه دشوار است.

یک علت ، پراکندگی و تناقض در رشته‌ها است . جامعه‌شناسی در سطحی وسیع به ابعاد تخصصی تقسیم شده است. این امر باعث تعجب نیست زیرا که هزاران محقق باعلی‌ترین متفاوت برای تحقیق در موضوع مورد نظر خود تلاش می‌کنند و از آنجائی که تمامی جهان اجتماعی می‌تواند هدف جامعه‌شناسی باشد (که شامل علل و تاثیرات آن نیز می‌گردد) ، حوزه عظیمی از پدیده‌های تجربی برای مطالعه ما وجود دارد. تنها میزان حجم کار و گستردگی آن در جامعه‌شناسی نوعی علاقه عملی در ما به وجود می‌آورد که به‌آنچه درورای کارماست علاقمندی نشان ندهیم. مهمتر از همه تنوع روشها در جامعه‌شناسی است که باعث می‌شود پیروان هر یک اغلب آثاری را که پیروان دیگر به وجود آورده‌اند معتبر ندانند و علاوه برآن در مکاتب نظری هم شکافی وجود دارد که اغلب در ضمن رقابت برای دستیابی به برتری یکدیگر رابی اعتبار می‌شمارند. این کشمکشها به‌ویژه زمانی تشدید می‌گردند که شاخه‌های نظری بطور ضمنی گرایشهای سیاسی نیز دارند و یا هنگامی که استدلال می‌شود که فقط دانش عملی یا آثاری که تعهد سیاسی خاصی دارند ارزشمندند: تمامی این شرایط یافتن نقاط اشتراك تبیینهای نظری و جمع‌آوری منظم و منسجم شواهد را دشوار می‌سازند و موانع می‌شوند تا نتایج گوناگون دیدگاههای متفاوت را در الگویی منسجم گردآوریم.

اما امر مهمتر برای جامعه‌شناسی شکافی از نسوع دیگر است که میان تحقیقات توصیفی و تحقیقات باگرایش نظری وجود دارد که دومی درصدد یافتن اصول تبیین‌کننده کلی است در حالیکه اولی تحقیقی ساده‌تر است که شامل مسائلی می‌گردد که حداقل در مراحل نخست برای افراد غیر حرفه‌ای هم کاسلا درک شدنی است. مثلا مسائلی مانند اینکه تحرك اجتماعی تاچه حد وجود دارد؟ (آیا امریکا هنوز هم سرزمین اقبال خوش است؟ و یا آیا هرگز بوده است؟) تبعیض نژادی تاچه حد وجود دارد و مبارزه برای از میان بردن آن تاچه حد پیشرفت کرده است؟ این نوع تحقیقات می‌تواند با نظریه بیامیزد، اما ضرورتی برای تبیین از طریق متغیرهای

واقعاً تحلیلی به منظور ارائه اطلاعات مفید وجود ندارد. فنون آماری بدون اینکه زیاد با نظریه گره خورده باشند بطور کاملاً طبیعی در اینجا بکار گرفته شده‌اند و احتمالاً این گرایش عملی برای یافتن اطلاعات توصیفی همان چیزی است که جامعه‌شناسان ضد پوزیتیویست بهنگام حمله به گرایشهای روش شناسانه و ضد نظری مدنظری دارند.

این تقسیم‌کار میان فعالیت‌های گوناگون ما نباید فضای آنچه را جامعه شناسی علمی خوانده می‌شود، مسموم سازد تحقیقات عملی - توصیفی بدون شک در صورتیکه در نظریه‌های تحلیلی ریشه داشته باشد بهتر انجام می‌شوند، اما برای بسیاری از اهداف ما توصیفی غیرنظری کفایت می‌کند. اساساً تشخیص این مسئله اهمیت دارد کسه جمع‌آوری هسته‌ای تحلیلی از قضایای تبیینی فعالیت مہمی است. هنگامی که ما درصد افزایش دانش کلی خود هستیم باید بدانیم که در جستجوی چه هستیم و آن را از میان انبوه اطلاعات توصیفی که عمده منابع و مأخذ تحقیقی را می‌سازند جدا سازیم. تحقیق باگرایش نظری و تحقیقات توصیفی عملی می‌توانند باهم در هماهنگی بسر برند حتی اگر در دستیابی به اطلاعات با مشکل مواجه شوند.

گرایش دیگری که بیشتر باعث تضعیف این رشته می‌گردد و از آثار عملی‌سی توصیفی گرفته تا تمامی تحقیقات جامعه‌شناختی به چشم می‌خورد این است که تنها جدیدترین اطلاعات را معتبر بدانیم، اگر ما بخواهیم بدانیم که تساوی فرصتهای تحصیلی چگونه است آخرین داده‌ها آشکارا بیشترین اهمیت عملی را داراست، اما این نوع «تعصب به آخرین داده‌ها» ویا نوعی جستجوی برای آخرین سرفصلها یکی از عوامل مانع در راه ایجاد پیوند میان مطالعات گوناگون به شکل الگوهای نظری منسجم است.

اطلاعات بدست آمده از دوره‌های زمانی مختلف امتیازی مثبت در کوشش برای جمع‌آوری اصول تبیین‌کننده کلی است. تغییر در انواع تحقیقات تجربی که اغلب مشاهده‌سی کنیم ما را قادر می‌سازد که اصولی عمیق به دست آوریم و نظریه‌های خود را بی‌الائیم برای مثال تحقیقات جامعه‌شناسی صنعتی و مطالعه اجتماعات در سالهای ۱۹۳۰ تا ۱۹۵۰ به اصول کلی منتهی گردید یعنی چگونه فرهنگهای متفاوت طبقاتی به وجود می‌آیند (که در اثر 14-211, PP, Collins 1988 خلاصه شده است). دانش جمع‌آوری شده در سطح تحلیلی معتبر باقی می‌ماند، حتی اگر (آنطور که به نظر می‌رسد) شکل شدیدتر اقتدار نسبت به بیشتر اعضای طبقه کارگر در دهه‌های اخیر در حال اضمحلال بوده و باعث کاهش تفاوتها در فرهنگ طبقاتی شده است. مقایسه تفاوتهای تاریخی به این ترتیب نه تنها باعث توصیفهای ویژه می‌گردد، بلکه از نظر آزمایش نظریه و گسترش آن نیز با ارزش است و شعاع آن نیز گسترده‌تر می‌شود به شرطی که موارد افزایشی را با آن مقایسه کنیم. این موارد را ما می‌توانیم به سادگی با بازگشتن به دوره تاریخی متفاوت که در آن کاربرد قدرت خشن و قهرآلوده، باب و مرسوم بوده است پیدا کنیم.

لازم است که میان نظریه‌های تحلیلی و کلیتهای تجربی در مورد گرایشهای رایج در یک عصر تفاوت گذاشت، تنها مورد اول می‌تواند درکی از الگوهای اجتماعی آینده را در اختیار ما گذارد، تفاوتی نمی‌کند که گرایشهای تجربی در متغیرهای مستقل ما معکوس شده باشد.

علت دیگری که مانع از جمع آوری اطلاعات می‌گردد این است که تاکید زیادی بر پیشرفت در فنون آماری و تاکید کمتری بر رابطه میان نتایج به دست آمده با روشهای متفاوت می‌شود. همانطور که ستینکوم (Stinchcombe 1989 PP. 55-56) تحت عنوان « چرا کلیتها فراموش شده‌اند؟ » مطرح کرده است. بزرگترین ضریب همبستگی در یک مجموعه از اطلاعات تجربی بطور معمول باعث پیدایش بزرگترین ضرایب مسیر Path Coefficients می‌گردد. و بطور مشابهی در تمامی موارد ضرایب متریک The Metric Coefficients در یک معادله رگرسیون Regression Equation در ارتباط با میزان تغییر در نیروهای علی هنگامی بسیار بزرگ خواهد بود که ضرایب مسیر Path Coefficient بزرگترین باشد... و به همان نسبت بزرگترین رابطه‌ها در تحلیلهای لوگ خطی Loglinear Analysis همیشه همان ارقامی است که از نظر ضرایب رگرسیون متریک Metric Regression Coefficient بالا باشند. بدین معنی که تقریباً تمامی دانش علی ما از زمانیکه از ضریب همبستگی استفاده کرده‌ایم (و یا حتی زمانیکه به دقت به مقایسه جداول Crosstabulation می‌پردازیم) ضمن استفاده از تحلیل مسیر Path Analysis و معادلات ساختاری Structural Equations با ضرایب متریک Metric Coefficients تا تحلیلهای لوگ خطی Loglinear Analysis هنوز دانش علمی ماست. البته پیشرفتهایی از این نظر که تحلیلهای لوگ خطی و یا مدلهایی که ما را قادر سازد تا به اندازه‌گیری متغیرهای مخفی بپردازیم، می‌تواند ما را قادر به رسیدن به بعضی الگوهای دشوار سازد تا بتوانیم برخی پیچیدگیها را سروسامان دهیم و بعضی از اسکانات اندازه‌گیری اشتباهات را در نظر بگیریم. اما این پیشرفتها در حاشیه پارادایمهای نظری بنیادی ونه در هسته آنها واقع شده‌اند. ما باید از نتایج تحقیقات پیشین استفاده کنیم نه اینکه آنها را به سبب اینکه فاقد ظرایف تکنیکی کنونی بوده‌اند کنار گذاریم.

همانطور که بهارتهای روش‌شناختی کنونی مثلاً (Campbell 1983; Lieberson; 1985) Willer 1987) اذعان می‌دارد که هیچ « روش کاملاً مشخصی » بطور اتوماتیک وجود ندارد، مدل‌های تبیینی هیچگاه پاسخگوی سلسله‌ای از داده‌ها نیستند و ملاحظات نظری همیشه از این نظر که کدامیک از مدلها را می‌توان کنار گذارد وارد فرضیات ما می‌گردند. اگر الگوهای تجربی به اندازه کافی قوی باشند - یعنی اگر نظریه‌های مادر جهت درستی حرکت کنند - ما می‌توانیم آنها را از طریق روشهای گوناگونی پیدا کنیم. اگر نظریه‌ها در نشان دادن جریانهای اصلی ضعیف باشند آنگاه نتایج بدست آمده پس از بررسیهای آماری دقیق بیشتر احتمال دارد که سایه‌ای از واقعیت را نشان دهد.

تماسی روشهای تحقیقاتی دارای ضعفهای خاص خسود هستند. اما ما می توانیم برای مشکل از طریق نشان دادن الگوی منسجمی که حاصل روشهای متفاوت است غلبه کنیم بنابراین، با اینکه ضعفهایی در تحقیقات تطبیقی Cross-sectional وجود دارد (Lieberson 1985)، انسجام نظریه که مبتنی بر تماسی منابع و شواهد است می تواند به منظور معتبر نمودن استنتاج ما مورد استفاده قرار گیرد و نشان دهد که چه عواملی در یک مجموعه اطلاعات دست اندر کار هستند. وجود شواهد تجربی هنگامی که با طرح نظریه کلی تلفیق شده باشد کمک شایانی به ما می کند؛ وجود شواهد تجربی که با طرحهای نظری کلی پیوند خورده باشد همچنین ارتباطات نظریه، مطالعات طبیعی گسرایانه Naturalistic Studies (برای مثال بررسی سازمانها یا کنش متقابل نمادین) کمک بزرگی بر مطالعات تاریخی پویائیهای اجتماعی و در حقیقت به تماسی تحقیقات متفاوت جامعه شناسی می کند. انسجام در صورتیکه به اندازه کافی قوی باشد می تواند ما را از هر نوع مشکل روش شناختی رها سازد و این امر دلیل است که ما باید یافته های خود بعد نظری بدسیم. از دیدگاه روش شناسی، نظریه، ابزاری برای منظم نمودن درک ما از چنین انسجامی است. بنابراین بی توجهی به تحقیقات پیشین گناه محسوب می شود. تفاوت روشها به ما این فرصت را می دهد که یافته های خود را مورد بررسی دقیق قرار دهیم.

جامعه شناسی فعالیت های گوناگونی را عهده دار است. تنوع عظیم آنچه انجام می دهیم باعث می شود که دانش کنونی ما در داله ای از ابهام فرو رود مشکل ما به یک معنا دانش زیاده از حد است، به ویژه که بخش بزرگی از آن جنبه توصیفی - عملی دارد که اگر به کلیتهای نظری تبدیل نگردد بی حاصل خواهد بود. ما دچار محدودیتهای توانایی شناخت خود هستیم، و این بارسنگین شناختی گرایشهای ساختی جهان فکری ما را در جهت ساده نمودن جهان بینی جامعه شناختی تقویت می کند و آن را به تخصص فردی هر جامعه شناس، تعلق به گروه نظری خاص و وابسته بودن به موضوع سیاسی معین تقلیل می دهد و باعث می شود که فقط به آخرین یافته ها و تکنیکهای تحقیقاتی توجه کنیم.

نتیجه

آخرین نکته و شاید مهمترین نکته درباره حال و هوای جامعه شناسی است که شامل روابط اجتماعی و گرایشهای ما به یکدیگر در این حیطه فکری است. بخش عظیمی از آنچه امروزه در باره آثار یکدیگر بیان می داریم منفی، خصمانه و در جهت رد کردن نظرات یکدیگر است این نوع دسته بندی ما را تضعیف می کند زیرا ما به دیدگاههای گوناگون نیازمندیم تا بتوانیم اعتبار یافته های خود را به شکل تطبیقی مشخص سازیم.

برای پیشرفت جامعه شناسی روحیه بخشندگی بیش از روحیه نفاق و ستیز ضرورت

دارد. البته منظور این نیست که « هر کس راه خود را انتخاب کند»، یعنی در مقابل نظرات دیگران بردباری نشان دهد بدون اینکه با آنها درگیری فکری پیدا کند. ایجاد دانش جامعه‌شناختی فعالیت‌های جمعی است که به شیوه‌های گوناگون نیازمند است. تمامی فعالیت‌های انسان هستند و علم خود جریان سازماندهی اندیشه جمعی است. تضاد همانند دیگر فعالیت‌های انسان بخشی از ماهیت ساخت جهان فکری است. و این امری منفی نیست، زیرا تضاد منبع اصلی پویایی اندیشه است که شامل جریان‌هایی می‌گردد که از طریق آن، نظریه‌های نوین را ارائه می‌دهیم و بطور جمعی تصمیم می‌گیریم که کدامیک به بهترین نتیجه دست می‌یابد. اما ضرورتی ندارد که تضاد به شکل افراطی وجود داشته باشد. در هیچ شکلی از زندگی فکری، ما به اندازه علم به یکدیگر وابسته نیستیم. اگر بخواهیم بعنوان دانشمندان گرد هم آئیم لازم است که در مورد انسجام برداشتهای نظری در ابعاد گوناگون تحقیق خود تلاش کنیم، و بخش مشخص این ساخت فکری بخشندگی و نیت‌پاک و احساسی مثبت نسبت به و بالاترین سهم هر کس در این زمینه است بدین ترتیب ما راه خود را بتدریج و به شکل جمعی در جهت پیشرفت باز خواهیم کرد.

ترجمه: فریده ممتاز

ترجمه از: «Sociology: Proscience or Antiscience?»

Randall Collins, American Sociological Review,

1989, vol. 54 (February): 124-139

Translated by

Farideh Momtaz

یادداشتها

(۱) من مدیون اظهار نظرهای

Robert Hanneman, Richard Campbell, Janathan Turner, Aurthur

Stinchcombe, Paul Dimaggio

درباره اولین نسخه این مقاله هستیم.

۲- قدرت می تواند منگی بر منابع وابسته در یک شبکه از حوادث باشد (Cook, Emerson, 1984 Willer 1983 Gillmore and Yramagishi; 1983) و یا مبتنی بر زور که در شبکه های گوناگون ساخت یا نتایج و تأثیرات مختلفی اعمال گردد. (Schelling 1962, Willer 1987) قدرت هم چنین منگی بر چگونگی توزیع منابع اصلی در یک سازمان است (Etzioni, 1975) بعلاوه تضاد میان گروه های متخاصم و وضعیت آنها چه گروه های غیر نظامی (Tilly 1978) و چه گروه های نظامی (Collins 1988) با اهمیت می باشد قدرت پدیده ای پیچیده است، مادر توسعه نظریه در برخی زمینه های قدرت پیشرفت نموده ایم اما هنوز نتوانسته ایم پیوندی میان آنها ایجاد کنیم.

۳- بحران مالی - نظامی تنها عامل تفرقه در میان برگزیدگان نیست که می تواند باعث درهم شکسته شدن نظام جبار گردد. نظریه بحران مالی نظامی نظریه ای کامل در باره تماسی انقلاب ها و شورش ها نیست اما به نظر می رسد که تا حدود زیادی صحت داشته باشد و در مورد بخش مهمی از وقایع مصداق دارد. همانطور که «پل دی ماژیو» اشاره کرده است این نظریه به اصل تبیینی انتزاعی تری در باره تجزیه سازمان یک نظام مربوط می شود و خود می تواند در زمینه های بسیاری مورد استفاده قرار گیرد.

۴- یافته های تحقیقات اتنومتدولوژیک این نقطه نظر را که پدیده های اجتماعی به شکل ناگهانی پدید می آیند و مورد تعبیر مجدد واقع می شوند، مورد تأیید قرار نمی دهند. برای مثال گلگ (Glegg 1975) که طرحی برای تحقیق در باره یک شرکت ساختمانی با توجه به جزئیات آن داشت و برای این منظور از ضبط صوت استفاده کرد، به زودی دریافت که پیش پا افتاده بودن تکرار مکررات زندگی روزمره آنچنان عظیم است که از برای یافتن مطالب دراماتیک باید توجه خود را به تضاد مدیریت معطوف کرد نظریه اتنومتدولوژیک معتقد است که تبدیل زندگی روزمره به یک جریان تکراری شیوه ای اساسی است

که از آن طریق افراد کوشش می‌کنند تا از هر نوع تشنج و بروز انفجارها و اتفاقات غیرمترقبه جلوگیری کنند.

۵- منظورگردهمایی است که افراد بشکل ارادی بمنظور حل مشکلات روانی عاطفی خود عضو آن می‌گردند و هرکس به بیان مسائل زندگی خود در حضور جمع می‌پردازد. این گروهها بویژه در آمریکا بسیار مرسوم است (م)

۶- در مواردی گفته می‌شود که دانش وسیع در باره چگونگی عملکرد روابط اجتماعی مانع وقوع آنها می‌گردد آیا یک نظریه پرداز معتقد به مبادله اجتماعی و یا کسی که نظریه شعائر دورکیم و یا گافمن را بکار می‌برد می‌تواند عاشق شود. آیا خودآگاهی نظری شرایط را نابود می‌سازند. من می‌توانم به شماطمینان دهم که این چنین نیست. جریانهای نیرومند اجتماعی دارای قدرتی عجیب هستند که بر جریانهای ضعیف‌تر همانند تأملهای لحظه‌ای پیروز می‌گردند.

۷- کسانی که طرفدار نظریه «متن» هستند معتقدند که دانش به چیزی خارجی اشاره نمی‌کند و چیزی خودبسنده است.

۸- همانطور که وایلر (Willer, 1987, PP.43-220) اشاره کرده است علوم طبیعی بطور معمول آزمایشی انجام می‌دهند، نه به این منظور که به اعتبار آماری دست یابند بلکه برای کشف مجموعه شرایطی که در قالب آن یک رابطه نظری مصداق پیدا می‌کند.

۹- یکی از عمده‌ترین امتیازات علوم طبیعی می‌تواند این باشد که نظریه‌هایشان کار برد میاسی مستقیم ندارند. و این امر مانع از وجود مناقشاتی شده است که تحلیلهای علوم اجتماعی و بیش از همه جامعه‌شناسی را دچار ابهام نموده است.



پروشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی